



بر آستان رضوان

چکیده: از دیرباز زیارت بارگاه ملکوتی و معنوی امام هشتم (ع) آرزوی جمله مشتاقان و صاحب‌دلان خصوصاً مردم سرزمینهای همجوار بوده است. این نوشته واگویی خاطرات یکی از این سفرهاست در چند دهه قبل.

احمد داداشی
ساری

شوق زیارت

رهروم مقصد امکان به خراسان یابم
تشنه‌ام مشرب احسان به خراسان یابم
(خاقانی)

از دیرباز زیارت مزار روحانی امام رضا (ع) و شناخت خراسان یکی از آرزوهای صاحب‌دلان بوده است. پدیده‌های دینی - علمی این سرزمین همواره مردم بسیاری را بر آن می‌داشت تا به خراسان بروند و از نزدیک با آنها آشنا شوند.

در این میان شاید مردم مازندران به علت نزدیکی و همجواری از شمار بیشترین مسافران و زوار این سرزمین بوده‌اند. این بنده در کودکی و هم در جوانی و میان‌سالی بارها توفیق سفر از مازندران به خراسان را یافته و از گشت و گذار در آن خطه سرفراز نکته‌ها آموخته است. اکنون آنچه از نخستین سفر در دهه ۲۰ - ۳۰ ش به یادش مانده برای خوانندگان گرامی نامه خراسان پژوهی می‌نگارد.

فصل پاییز بود. روزی دو تن از همسایگان پیش پدر آمدند و گفتند شالی و نیز سردرختی باغها را فروخته‌اند و اگر او موافقت کند هر سه خانواده با هم به مشهد بروند. آن روزها برای پیش‌گیری از خطرهای احتمالی کمتر تنها به مسافرت دور و دراز می‌رفته‌اند.

از یک هفته پیش زنان خانواده به دوختن جیبهای ناپیدا در لباس مردان پرداختند تا آنان پولهای درشت را در آنها پنهان سازند. زنان هم کیسه‌های کوچک برای گذاشتن پول خورد و آویختن آنها در گردن فراهم کردند. پتو و بالش و نیز برنج و روغن و پیاز و لوازم سبک آشپزی را در کیسه و چادر شب و چمدان گذاشتند و به کناری نهادند. روز حرکت پس از مراسم بدرقه و چاووشی به ایستگاه رفتند. اتوبوسهای مازندران - مشهد هندلی و دارای صندلیهایی نه راحت بود.

راننده افزون بر این که در راهرو و بین صندلیها کیسه‌های بار می‌گذاشت و بیش از گنجایش مسافر سوار می‌کرد، یکی دو ساعت هم دیرتر از وقت به راه می‌افتاد. هنوز جاده جنگل گلستان - بجنورد چندان هموار و آماده نشده بود و راه آهن گرمسار - مشهد هم مرحله‌های نخستین را می‌گذرانید؛ بنابراین اتومبیلهای مازندران از طریق شاهرود، سبزوار، نیشابور به مشهد رفت و آمد می‌کردند.

جاده خاکی بود و هرگاه ماشینی سبقت می‌گرفت و یا از روبه رومی آمد، دقایقی چند گرد و غبار آن مسافران را می‌آزرد.

شیشه روبه روی راننده بر اثر سنگ خوردگی از چند جا شکسته بود. پنچری گرفتن و باد کردن چرخ با تلمبه دستی عذاب دیگر مسافران بود. چون غارت‌گری ترکمانان دوره قاجار در میامی بویژه دهنه زیدر هنوز در یادها بود، مسافران هنگام رسیدن به آن منطقه سخت بیمناک می‌شدند و برای دور شدن خطر دم به دم صلوات می‌فرستادند و دعا می‌خواندند.

نخستین زیارتگاه، سنگ نمادین قدمگاه در نزدیکی باغشن نیشابور بود. ولی گدایان سمج و چرسی نمی‌گذاشتند تا زایران معماری ساختمان و حیاط پله‌ای و آجر فرش و نیز آب زلال و روان و درختان سنجد و دیگر چشم‌اندازهای قدمگاه را خوب بنگرند و خستگی بزدایند.

راننده در نزدیکی اباصلت کنار یک سربالایی به نام «تپه سلام» ماشین را متوقف کرد و پسرکرایه‌ها را گرفت و شاگردش هم با نشان دادن گنبد و گلدسته‌های طلایی امام^(ع) انعامی به اسم گنبدنما از سرنشینان دریافت کرد. نه تنها ما بلکه دیگر مسافران شمالی پس از زیارتی کوتاه در اباصلت فوری به راه می‌افتادند و کمتر از یک ساعت بعد به مشهد می‌رسیدند.

در ایستگاه کرایه‌دهندگان اتاق دور مسافران را می‌گرفتند و آنان را به خانه‌های خود می‌بردند. نخستین کار زایران رفتن به حمامهایی عمومی به نام «حضرت» بود. آن‌گاه با تنی پاک و پوشاکی تمیز به سوی حرم مطهر روانه می‌شدند. ابتدا در حرم درهای ورودی حتی گرز نقره‌ای دست نگهبانان را می‌بوسیدند. بعد رو به گنبد سر خم می‌کردند، آن‌گاه کفش را به کفش‌داری می‌سپردند و به درون حرم می‌رفتند. جز بومیان مشهدی بقیه تا دست و سرشان را به ضریح نمی‌رساندند کنار نمی‌رفتند و زیارتشان را تمام نمی‌دانستند.

زایران عقیده داشتند هرگاه در حرم از بینی کسی خون بچکد او حرامزاده است. آنان زمان اقامتشان را در مشهد اغلب ده روز تعیین می‌کردند تا بتوانند نمازشان را همچنان کامل بخوانند، نه شکسته.

خواندن نماز پشت سر علمایی بنام مانند آیه‌الله شاهرودی در مسجد گوهرشاد یا در صحنهای کهنه و نو افتخار و یادگاری بزرگ بود.

بیماران بویژه دارندگان دردهای درمان‌ناپذیر خود را با شال یا ریسمان به پنجره فولادی بیرون یا درون حرم می‌بستند و به امید شفا چند روز به آن حالت می‌ماندند. از زیارت‌نامه خوانان با لباس مخصوص رو به ضریح می‌ایستادند و با لحنی حزین برای زایرانی چند زیارت‌نامه می‌خواندند.

زایران هر روز دو تا سه بار: صبح، ظهر و شب به حرم می‌رفتند و بقیه وقت خود را در شهر به خرید و گردش می‌گذراندند.

اشیاء نذری گونه‌گون بود. افزون بر پول و طلا، پارچه‌هایی گرانبها هم درون و بالای ضریح می‌انداختند. برخی از دردمندان درخواستشان را می‌نوشتند و به اسم عریضه به حضرت تقدیم می‌کردند. در این عریضه‌ها رازها و سخنانی بس شگفت‌انگیز بود.

گاهی نذر، خرید یکی - دو مشک آب از سقا و ریختن آن در سقاخانه - اسماعیل
 طلایی - و یا ریختن مقداری گندم برای کبوتران و یا گرفتن جارو از دست خادمان و
 زو رفتن صحن بود. زایران افزون بر مهر و تسبیح و عطر و خشکبار و پارچه‌های مليله دوزی شده و
 دیزی و دیگ سنگی چند خانه‌ای به نام هرکاره، کتابچه‌هایی مانند عاق والدین و دعانامه
 و نفرین‌نامه کفّاش خراسانی هم می‌خریدند و ره‌آورد می‌بردند. بی‌سوادانشان در دومین یا سومین روز «نامه‌نویسهای» دور بست می‌رفتند و از
 آنان می‌خواستند سلامت و حال و کارشان را در آن کاغذهای مصور به تصویر بارگاه
 حضرت رضا^(ع) بنویسند تا برای خویشان به زادگاه خود بفرستند. برخی فروشندگان مشهدی جمله‌ها و اصطلاحاتی چند از گویش مازندرانی را یاد
 می‌گرفتند و به زبان می‌آوردند و بدین شیوه مشتریان مازندرانی را به سوی دکان و کالای
 خود می‌کشاندند. گردشگاه مازندرانیها مثل دیگران ارگ، باغ ملی، کوه سنگی، وکیل آباد، زورخانه و
 قهوه‌خانه شاهنامه خوانی، گنجینه (موزه)، آرامگاه فردوسی و گاهی هم طرّقه، شان‌دیز،
 خواجه ربیع و یا نیشابور، تربت جام و بیدخت گناباد بود. ناگفته نماند برخی از این زایران سری هم به مدرسه‌های نواب، میرزا جعفر،
 خیرات خان و سلیمان خان می‌زدند و از طلاب مازندرانی دیدار می‌کردند. دل‌جویی از
 طلاب در شمار کارهای دینی - اخلاقی بود. نهر بزرگ و سرباز وسط بالاخیابان و پایین خیابان هرچند آلوده بود، ولی با درختان
 پرشاخ و برگ کنار آن زیبایی ویژه‌ای به شهر می‌بخشید. متأسفانه زنان فریب زلالی
 ظاهری آن را می‌خوردند و بی‌توجه به آلودگی آب در آن رخت و ظرف می‌شستند.
 هر سال فضای روحانی آستان قدس و ارزانی و فراوانی ارزاق در مشهد عده‌ای از
 مسافران را بر می‌انگیخت تا دل از زادگاه برکنند و به آن شهر بگویند و به اصطلاح مقیم
 و مجاور شوند. مسافرت پیاپی مردم مازندران به مشهد گاهی به دوستی و رفت‌وآمد خانوادگی با
 مشهدیان می‌انجامید. دوستان مشهدی اغلب در تابستان - فصل شنا در دریا - بازدید

مهمانان مازندرانی را پس می‌دادند.

اگر بگوییم هیأت عزاداری مازندران و اشعار و آهنگ دلنشین نوحه‌سرایانشان در روزهای چهلم و چهل و هشتم محرم و صفر در مشهد از خُزن انگیزترین و تماشایی‌ترین هیأتها بوده‌است، سخنی نادرست نگفته‌ایم.

مهمان‌خانه حضرت هر روز از عده‌ای زایر پذیرایی می‌کرد. اگرچه تهیه بلیت غذا اندکی دشوار بود ولی بعضی از زایران پرحوصله مازندرانی به آن دشواری تن می‌دادند و ناهاری در آنجا می‌خوردند و اندکی از آن نُزل را هم به عنوان تبرک برای نزدیکان می‌بردند.

حمل جنازه از راههای دور به مشهد از دیگر کارهای کم و بیش پرزحمت آن روزها بود. تا این که بر اثر تبلیغ و توضیح روحانیان آگاه این رسم کاهش یافت و اکنون جز بندرت، هیچ جنازه‌ای را از سرزمینهای دور برای دفن به مشهد نمی‌آورند. استادان نایب‌التولیه آستان قدس هم بود و او جز در شب تولد حضرت رضا^(ع) و خطبه‌خوانی و نیز بعضی از روزهای مقدس و غبار رومی در وقت دیگری به حرم نمی‌آمد.

برخی از خادمان افتخاری و از شخصیت‌های برجسته و شناخته بوده‌اند. پاداش مادی و معنویشان یک قبرجا در گوشه‌ای از صحن و یا حرم بوده است.

زایران هرگاه از آشنایان بومی مشهد می‌پرسیدند «چرا دیرتر به زیارت می‌روند؟» پاسخ می‌دادند تا بیشترین امکان زیارت برای مهمانان و مسافران بماند.

از جمله چیزهای خنده‌دار نام دستشویی غیر بهداشتی و هجده گانه گوشه یکی از صحنها، هجده چشمه، بود.

به نظر می‌رسید در مشهد بیش از جاهای دیگر حلقه‌های تصوف تشکیل می‌شد. غیر از گنبدسبز - خانقاه درویشان خاکسار - در خانه‌های فرقه‌های دیگر هم مجلسهایی برپا بود. از ترفیق و خلاقیت به روی ذوق‌مندان و بینش‌وران گذشته است. تو گوئی فتنه

درویشان پرده‌دار و تعویذبند هم در محله‌های پر جمعیت مثل «بازارچه حاجی آقاجان» میدان می‌گرفتند و پس از شرح گوشه‌ای از فاجعه کربلا با شگردی خاص از تماشاگران چراغ دریافت می‌کردند. تعزیه امام رضا^(ع) هم هرچند گاه در برخی از محله‌ها

بهره‌آوردند و اندکی بعد عمده آنان در سرزمین آرام در سربزه نیات فارسی قافله سالار

